

یا حق؛ جاری نما بر قلممان جزء حق ...

برای آن‌ها ... مرتضی و روح‌الله ...



برای من اسم روح‌الله و مرتضی تداعی کننده مفاهیم مقدسی هستند که هیچ وقت نمی توانم خود را از این مفاهیم جدا ببینم، هیچ وقت نمی توانم بدون این مفاهیم زندگی کنم و آینده‌ای تهی از این مفاهیم برای خود ترسیم کنم و رنج و راحتی و تلاش و سرنوشت خود را در غیر این مفاهیم ببینم و بیابم ... مرتضی و روح‌الله برای من، منی که دهه هفتادی محسوب می‌شوم، منی که از جنگ فقط «هیچ» را به خاطر دارم، منی که از مرز، فقط یک مفهوم انتزاعی اعتباری بلد هستم، منی که از

مسئولیت‌پذیری فقط صبح سروقت در مدرسه حاضر شدن و تکالیف و درس و مشق‌ها را به خوبی انجام دادن بعینه دیده‌ام و بقیه را الفاظ پرطمطراقی در دهان سخنگویان و بلندگو به دستان درک کرده‌ام برای من، دنیایی از تصویر است ...

روح‌الله و مرتضی برای من یعنی جنگ تمام نشده است؛ یعنی امروز به یک گروه اطلاعاتی قوی بعلاوه یک نقشه‌ی حساب‌شده بعلاوه گردانی خط‌شکن و تیپی آماده و سرزنده و لجستیک و پشتیبانی قوی نیاز داریم و اگر این‌ها آماده نباشند تک‌تک بچه‌های خط، مظلومانه و با لبی تشنه زیر تانک‌های دشمن له می‌شوند ... این یعنی امروز وقت عملیات است، وقت ایستادن، وقت دفاع، وقت حمله، وقت پشتیبانی است وقتی است که باید سربندهای «یا زهرا» را محکم ببندیم، قرآن آخرمان را بخوانیم و وصیتمان را بنویسیم و از همه طلب حالیت کنیم و با شنیدن رمز عملیات به خط بزنیم ... این یعنی امروز روح‌الله و مرتضی پشت بی‌سیم تو را صدا می‌کنند ... این یعنی روح‌الله و مرتضی بکه و تنها چشمشان به آسمان است و زیر لب دعا می‌کنند ... روح‌الله و مرتضی هرگز برای من نمادی از پوتین‌های کهنه و پاره نیستند بلکه برای من نمادی از فرماندهی سرسخت و شجاع و با درایت و درعین حال محکم و استوار اند که در میدان نبرد ایستاده اند ... روح‌الله و مرتضی برای من امتداد محمدابراهیم همت و مهدی و حمید باکری و مهدی زین‌الدین و مصطفی چمران و حسن باقری و احمد متوسلیان هستند، برای من امتداد بسیجیانی هستند که ولی‌شان به آنان عشق می‌ورزید؛ برای من امتداد آنانی هستند که با اشاره خمینی به خط می‌زدند ...

روح‌الله و مرتضی برای من نمادی از هجرت هستند؛ هجرت از خود، از تمام شور و آرزوها و هوس‌های جوانی، هجرتی به سوی وظیفه، به سوی آنجا که باید بایستی، به سوی آنجا که باید بروی تا مبدا بچه‌ها قتل عام یا اسیر شوند ...

روح‌الله و مرتضی برای من فراتر از دو اسم و فراتر از دو شخصیت هستند، این‌ها برای من معلمانی هستند که ایستادگی تا آخرین لحظه را آموختند و اینکه پشت کردن به میدان جهاد یعنی پشت کردن به تمام آرمان‌هایی که یک مؤمن در زندگی خود آنان را ترسیم می‌کند، یعنی پشت کردن به تمام مجاهدت‌هایی که مؤمنین در طول تاریخ انجام داده‌اند تا پرچم این عقیده و ایمان به دست ما برسد، یعنی پشت کردن به راهی که خونمان باید در آن راه ریخته شود، یعنی پشت کردن به عهد ازلی خدا با مجاهدین فی سبیل‌اللهی که قرار است تا آخرین قطره خون حامی‌الله باشند حامی خط خدا و حزب خدا باشند ...

روح‌الله و مرتضی برای من یعنی اینکه بچه نباشم و همچون کودکان آرزوها و هوس‌های بی‌مقدار و زودگذر و ناچیز خودم را نبینم و به افق، جایی که خورشید از آن طلوع می‌کند چشم داشته باشم، جایی که در آنجا نه شغل معنا دارد نه مال و اموال و ثروت و نه سواد و مدرک بلکه تنها هجرت و جهاد و آرمان‌های ایمانی معنا دارد جایی که مطمئنم احمد متوسلیان در آنجا منتظر ماست با پوتین‌هایی آماده برای پرواز که کاری‌تر از صد براق‌اند و قرار است ما را تا اوج بهشت و قرب و رضوان الهی بالا ببرند و من مرتضی و روح‌الله را می‌بینم که راهبان و مسافران مطلع خورشیدند که مطلع خورشید مطلع عشق است ...